

فاطمه بهترین است

عاطفه میر خالص
آموزگار - کلاله - گلستان

فاطمه بهترین بود.»
موفقیت او در ابتدا با تعجب همکلاسی‌هایش روبه‌رو شد، اما با تکرار این موفقیت‌ها، همه به توانایی‌های او اعتماد کردند. حالا دیگر فاطمه در بهترین جایگاه خود بین دانش‌آموزان کلاس بود و همکلاسی‌هایش هم تشویقش می‌کردند. دیگر صدایش نمی‌لرزید. چند باری که از او خواستم به دفتر مدرسه بروم و او را مسئول انجام کاری کردم، با اعتمادبه‌نفس با معاون و مدیر مدرسه حرف می‌زد. او حتی توانست در مدرسه و در سومین سال تحصیلی حضورش، جایگاه خود را به دست آورد. همکارانم هم اذعان می‌کردند چقدر این دانش‌آموز کم‌رو تغییر کرده است و خوب حرف می‌زند! این شرایط باعث شد فاطمه در درس‌های دیگر هم پیشرفت قابل توجهی داشته باشد و سال تحصیلی را با موفقیت پشت‌سر بگذارد.



اولین خاطرات و اولین موفقیت‌ها در ذهن ماندگار می‌شوند. سال اول حضورم در مدرسه بود. من آموزگار شده بودم؛ آموزگار یک مدرسه‌ی روستایی و باصفا. در کلاس ۲۱ دانش‌آموز دختر و پسر حضور داشتند. نوبت این رسیده بود که رویاهایم برای داشتن مدرسه و کلاسی فعال و شاد را تحقق بخشم. باید به ظرافت‌های کار با دانش‌آموزان دختر و به حس غرور و قدرتمندی مردانه در دانش‌آموزان پسر توجه می‌کردم تا هر کدام با ویژگی‌های خاص خود تربیت شوند و در کنار هم رشد کنند. از همان روزهای اول دست به کار شدم. هر روز بعد از پایان تدریس و در مسیر برگشت به منزل، ویژگی‌های مثبت هر یک از دانش‌آموزانم را مرور و یادداشت می‌کردم. چقدر لذت بخش است دیدن توانایی‌های کودکان و نقاط قوت آن‌ها در زمینه‌های گوناگون!

اما همه چیز خوب پیش نمی‌رفت. من باید تلاش می‌کردم موانع را از سر راه بردارم تا به هدفم نزدیک شوم. باید برخی رفتارها را اصلاح و زیبایی و دوستی را سهم قلب و چشمان بچه‌ها می‌کردم. فاطمه دخترک معصوم، با دلب و مرتب کلاس، در هنگام حرف زدن صدایش می‌لرزید و به سؤالات با مکتب زیاد پاسخ می‌داد. این حالت باعث شده بود همکلاسی‌هایش مسخره‌اش کنند و در نتیجه او گوشه‌گیر شده بود. برای اینکه فاطمه جایگاه خود را بین همکلاسی‌هایش پیدا کند، با تشویق نقاط مثبت او شروع کردم؛ همان ویژگی‌هایی که روزانه برای هر کدام از بچه‌ها یادداشت می‌کردم. به تدریج او در بیان فردی نظراتش به من، جسورتر شد، اما هنوز هم کلاسی‌هایش او را نپندیرفته بودند.

از آنجا که اهمیت یادگیری ضرب در پایه‌ی سوم بر کسی پوشیده نیست و آنقدر که اولیا و بچه‌ها نگران یادگیری ضرب هستند، به سایر بخش‌های کتاب توجه ندارند و انگار این موضوع حیاتی شده است برای همه، از فرصت یادگیری ضرب استفاده کردم. در ضمن می‌دانستم که این نوع نگاه، حس رقابت در یادگیری و همراهی اولیا را در پی دارد و کسب موفقیت در آن، برای دانش‌آموزان افتخار محسوب می‌شود. دست به کار شدم و راهبردهای متعددی را برای تثبیت یادگیری پیش‌بینی و اجرا کردم. روزانه میزان موفقیت روش‌ها را ارزیابی می‌کردم. یکی از ارزشیابی‌ها، ارزشیابی‌های کوچک بود که با عنوان «آزمونک ضرب» انجام می‌شد. از ویژگی‌های آزمونک‌ها، سؤالات کم و متنوع، پاسخ دادن زود دانش‌آموزان به آن‌ها و در عین حال بررسی سریع و دادن بازخورد به‌هنگام آموزگار است.

دانش‌آموزانی را که پیشرفت داشتند، هر روز در کلاس معرفی می‌کردم. فاطمه در ابتدا در این آزمون‌ها پیشرفت داشت، اما به تدریج جزو دانش‌آموزان موفق شد و آزمونک‌ها را بدون اشتباه تحویل می‌داد. من هر بار در توصیف دانش‌آموزان جمله‌ای می‌گفتم. در توصیف فاطمه، پس از چندین بار موفقیتش، گفتم، «امروز